

بررسی فقهی _ حقوقی امکان شکایت از آرای مستند به سوگند قاطع دعوا در تجدیدنظر و فرجام

مهدی حسن زاده*

استادیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه قم

ملیحه سادات حسینی بهار انچی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه قم

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۱۸ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱۲/۱۱)

چکیده

تجدید نظر خواهی از رأی مستند به سوگند قاطع دعوا از مصادیقی است که قانون گذار موضع صریحی در خصوص آن اتخاذ نکرده است. همین امر سبب ایجاد اختلاف نظر میان قضات و حقوق دانان شده است؛ از این رو ممکن است در زمینه هایی به محکوم علیه حق شرکت در این مرحله دادرسی داده شود و در زمینه مشابه، محکوم علیه دیگر از احقاق حق در آن مرحله محروم گردد. از طرف دیگر، حکم قانون در خصوص عدم قابلیت فرجام خواهی آرای مستند به سوگند در ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی موجب شده است تا حقوق دانان نسبت به فلسفه و مبنای چنین حکمی تردید کرده، نتوانند این حکم قانون را به نحو مطلوب توجیه نمایند؛ تا جایی که چنین تردیدی در آرای قضایی و حتی در شعب دیوان به چشم می خورد. مقاله حاضر با مطالعه موضوع در فقه امامیه و تحلیل آن در حقوق موضوعه، اعلام می دارد که تجدید نظر خواهی از رأی مستند به سوگند قاطع دعوا، حق مسلم محکوم علیه به شمار می رود و از سوی دیگر حکم قانون مبنی بر عدم قابلیت رسیدگی فرجامی ممنوعیتی نسبی است که بنا عنایت به مبانی عقلی قابل توجیه است.

واژگان کلیدی

تجدیدنظر، حکم، رأی، سوگند، سوگند قاطع دعوا، فرجام.

۱. مقدمه

سوگند بتی یا قاطع دعوا، سوگندی است که به وسیله آن حسب مورد ادعای مدعی ساقط و یا اثبات می‌شود. رأی زمانی مستند به سوگند قاطع است که مدعی دلیلی برای اثبات ادعای خویش نمی‌یابد و به همین سبب متوسل به درخواست سوگند از طرف مقابل می‌شود. پس از اتمام سوگند از سوی مدعی علیه و صدور حکم بر اساس آن، دعوا خاتمه می‌یابد. اما اینکه آیا امکان تجدید نظرخواهی از چنین رأیی وجود دارد یا خیر، در قانون آیین دادرسی مدنی سخنی از آن به میان نیامده است. بررسی این آرا از نظر قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر از فایده عملی بسیار برخوردار خواهد بود؛ چراکه تصمیم‌گیری در این خصوص می‌تواند محکوم علیه را از یک مرحله دادرسی محروم نماید یا حق اقامه دادرسی در این مرحله را به وی اعطا کند. در باب فرجام‌خواهی، این‌گونه آرا غیرقابل فرجام معرفی شده‌اند. از آنجا که حکم قانون در این خصوص (ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی) از آغاز تردیدبرانگیز و موضوع سؤال حقوق‌دانان بوده است، بررسی مبانی و فلسفه تدوین حکم قانون در این زمینه و همچنین تعیین حدود این ممنوعیت قانونی بسیار با اهمیت است؛ از طرفی در این قضیه تابه‌حال تحقیق و پژوهش مستقلی شکل نگرفته است و هیچ‌یک از حقوق‌دانان به‌طور جدی به تحلیل این موضوع پرداخته‌اند؛ بلکه تنها مطالبی در این خصوص به‌صورت پراکنده در برخی باب‌های فقهی و برخی از کتاب‌های آیین دادرسی مدنی و ادله اثبات دعوا موجود است. از این‌رو، نوشتار حاضر ضمن بررسی موضوع در فقه امامیه و تحلیل حقوقی آن، در صدد اثبات این موضوع است که دادخواهی در مرحله تجدیدنظر در این‌گونه احکام، حق مسلم محکوم علیه می‌باشد و ظاهراً ممنوعیت قانون‌گذار در خصوص فرجام‌خواهی این آرا ممنوعیتی مطلق نیست، بلکه ممنوعیتی نسبی است که با توجه به شأن دیوان عالی کشور و مرحله فرجام‌خواهی و سیاست قانون‌گذار در مراحل مختلف دادرسی قابل توجیه است.

۲. تجدید نظرخواهی از رأی مستند به سوگند قاطع دعوا

۱. دیدگاه‌ها در فقه

نهاد تجدیدنظر با تشریفات و شرایط موجود در قانون موضوعه، در فقه وجود ندارد؛ اما اعتراض به احکام به شیوه‌های مختلف در فقه به‌چشم می‌خورد. در موضوع یادشده، یعنی زمانی که قاضی به استناد سوگند بتی حکم صادر کند، در خصوص قابلیت یا عدم قابلیت شکایت به این حکم در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد، و این سؤال در میان ایشان موضوع بحث است که آیا در صورت یافتن دلیل در این‌گونه دعوا می‌توان به استناد آن از حکم، تقاضای تجدیدنظر داد یا خیر؟

در نتیجه کاوش و تحقیق در متون فقهی و بررسی آرای مختلف در این قضیه، می‌توان چنین استنباط کرد که در خصوص قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر آرای مستند به سوگند، در صورتی که پس از صدور حکم دلیل یافت شود، سه نظر عمده میان فقها وجود دارد:

۲.۱.۱. مطلقاً قابلیت تجدید نظرخواهی وجود ندارد

قائلان این نظر معتقدند که پس از صدور حکم با استناد به سوگند بتی، به هیچ‌عنوان دلیل جدید از مدعی شنیده نمی‌شود. پیروان این دیدگاه دلیل خود را برای گزینش این نظر، اجماع و گروهی از روایات، ذکر می‌کنند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ص ۷۵؛ طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۳۴۰؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۹۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۴۴؛ طبرسی، ۱۴۱۰ق، ص ۵۴۷؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۳۷؛ حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۵۹). یک روایت _ عَلِيُّ بْنُ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُبَيْةَ عَنْ مُوسَى بْنِ أَكْبَلِ النَّمَيْرِيِّ عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) _ می‌فرماید: هنگامی که صاحب حق به سوگند منکر راضی شد و منکر نیز سوگند خورد که هیچ حقی از مدعی نزد وی نیست، سوگند منکر حق اقامه دعوی دوباره از سوی مدعی را از بین می‌برد. پرسیدم: اگر چه مدعی دلیل روشنی بیاورد؟ امام فرمود: بله حتی اگر بعد از سوگند پنجاه قسامه نیز بیاورد، حق هیچ‌گونه ادعایی را نخواهد داشت (کلینی، ۱۴۰۷ق، ص ۴۱۷).

دلیل دیگر را نیز سخن پیامبر (ص) می‌دانند که فرمود: هرکس که در محکمه علیه او سوگند خورده شود، به سوگند راضی شود و هرکس چنین نکند، در مقابل خداوند هیچ جایگاهی نخواهد داشت (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ص ۸۱۶).

این دسته از فقها با ذکر این دو روایت و مبنا قرار دادن آن‌ها در کتاب‌های خویش، حق هرگونه اعتراض برای محکوم علیه رأی مستند به سوگند را نفی کرده و حکمی را که قاضی بر اساس سوگند صادر می‌کند، قطعی و غیرقابل اعتراض توصیف نموده‌اند.

۲.۱.۲. مطلقاً قابلیت تجدید نظرخواهی وجود دارد

در این دیدگاه عقیده بر این است که در صورت یافتن دلیل جدید، رأی مستند به سوگند در هر صورت قابل تجدیدنظر خواهد بود؛ خواه شرط خلاف شده یا نشده باشد (طوسی، ۱۳۸۷ق، ص ۱۵۸). در واقع این فقها امکان شکایت با طرح اظهار منافی با سوگند را نیز می‌پذیرند و در صورت وجود دلیل جدید به مدعی امکان طرح دوباره دعوا را می‌دهند.

این دسته از فقها در رد دیدگاه اول در خصوص عدم قابلیت شکایت از رأی مستند به سوگند، چنین اظهار داشته‌اند که اصل، شنیدن دلیل از مدعی است؛ خصوصاً زمانی که نیاوردن دلیل از سوی مدعی در محکمه مستند به عذر قابل قبولی نزد عقلا باشد و به این طریق

استدلال کرده‌اند که نسبت یمین به بینه، در واقع نسبت اصل به اماره است و شارع برای مواقعی که دلیل برای رسیدن به واقع یافت نمی‌شود، برای فصل خصومت سوگند را مقرر نموده است. بنابراین هنگامی که دلیل در قضیه موجود باشد، قضاوت با سوگند صحیح نیست. اگر قاضی معذور از دلیل باشد و به وسیله سوگند حکم صادر کرده باشد؛ در حالی که خلاف آن با دلیل ثابت شود، باید از حکم ظاهری دست بکشد و بنابر واقعیت و دلیل، حکم صادر نماید (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۸۱).

۳. ۱. ۲. قابلیت تجدیدنظر وجود دارد؛ مگر در صورتی که سقوط این حق شرط شده باشد

این دیدگاه بر این باور استوار است که در صورت یافتن دلیل جدید، مدعی می‌تواند به وسیله آن تقاضای تجدیدنظر کند؛ مگر آنکه مدعی به سوگند رضایت داده باشد یا شرط شده باشد که به وسیله سوگند تمامی حقوق احتمالی وی ساقط شود (مفید بغدادی، ۱۴۱۳ق، ص ۷۳۳).

این دیدگاه به محکوم‌علیه حق شکایت از رأی مستند به سوگند را می‌دهد؛ مگر در صورتی که اصحاب دعوا با نیروی اراده خویش حقوق خود را محدود کرده و با یکدیگر تراضی کرده باشند که پس از اتیان سوگند حتی در صورت یافتن دلیل، محکوم‌علیه حق اعتراض به حکم را نداشته باشد. به عبارتی، عدم امکان اعتراض به این رأی تنها از آثار تراضی حاصله میان اصحاب دعواست و به این دلیل سوگند خصوصیتی ندارد.

تنها تفاوت این نظر با نظریه پیشین که موجب برتری آن نیز می‌شود، این است که دیدگاه حاضر برای توافق اصحاب دعوا احترام قائل شده و آن را معتبر و منشأ آثار تلقی کرده است. در حالی که نظریه پیشین بدون توجه به وجود یا فقدان تراضی در اسقاط حق اعتراض به رأی، مطلقاً به محکوم‌علیه این حق را اعطا نموده است؛ حال آنکه حق این است که در صورت وجود تراضی طرفین در عدم اعتراض و سقوط دعوا، با توجه به عموم «المومنون عند شروطهم» به تراضی طرفین اعتبار داده شود و مانعی برای اعتراض به حکم محسوب گردد.

اما در فرضی که حالف مفاد سوگند خود را تکذیب کند، تردیدی وجود ندارد که تکذیب حالف به وسیله خودش اقراری محسوب می‌شود که طبق عموم «اقرار العقلا علی انفسهم جائز» بر ضرر وی نافذ است و به طرف مقابل به این دلیل حق مطالبه و اعتراض می‌دهد (علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۴۴؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ص ۱۳۷).

۲.۲. تحلیل حقوقی

در قانون آیین دادرسی مدنی جدید در خصوص قابلیت یا عدم قابلیت تجدیدنظر آرای مستند به سوگند، سخنی به میان نیامده است. اما ماده ۳۷۲ قانون آیین دادرسی مدنی پیشین (مصوب ۱۳۱۸ش) که احکام غیر قابل پژوهش را بیان می نمود، احکام مستند به سوگند را در بند ۶ خود آورده بود. بنابراین، در زمان حکومت قانون پیشین هیچ شکی وجود نداشت که احکام مستند به سوگند قابلیت تجدیدنظر ندارند. اما با تصویب قانون جدید و صراحت نداشتن در بیان وجود یا نبود قابلیت تجدیدنظر آرای مستند به سوگند در این زمینه، وحدت نظر و رأی واحدی در میان حقوق دانان موجود نیست. در موضوع یادشده می توان چند نظر متفاوت از میان سخنان حقوق دانان استنباط کرد:

۲.۲.۱. آرای مستند به سوگند قابل تجدیدنظر هستند

برخی حقوق دانان معتقدند اگرچه سوگند و اقرار دو نهاد مشابه یکدیگرند، اما تبصره ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی که احکام مستند به اقرار را قابل تجدیدنظر نمی داند، نمی توان به سوگند سرایت داد و شباهت این دو نهاد اقتضا نمی کند که بتوان از طریق قیاس به عدم قابلیت تجدیدنظر احکام مستند به سوگند نیز حکم کرد، بلکه در این هنگام باید به ظاهر قانون توسل جست و آرای مستند به سوگند را قابل تجدیدنظر دانست (زراعت، ۱۳۸۸ش، ص ۴۱۶).

عده ای دیگر در تأیید این نظر گفته اند در صورتی که پس از اتیان سوگند و صدور حکم بر آن مبنا به هر دلیل، اعم از اقرار حالف به کذب سوگند خویش یا یافتن دلیل از سوی مدعی، ثابت شود که سوگند بی محل یا خلاف واقع بوده است، محکوم علیه می تواند از حکم صادره در مهلت مقرر تجدید نظرخواهی کند (مهاجری، ۱۳۸۷ش، ص ۴۷۰ و ۴۷۱). در رویه قضایی هم تمایل به قابلیت تجدید نظرخواهی از آرای مستند به سوگند به روشنی به چشم می خورد؛ چنانچه در دو نشست قضایی در خصوص محتوای ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی مدنی به اتفاق نظر قضات، تجدید نظرخواهی از رأی مستند به سوگند، حق مسلم محکوم علیه شمرده شده و اعلام گردیده، در دعاوی غیرمالی بدون هیچ قیدی قابل پذیرش است و در دعاوی مالی جریان دادخواست تجدیدنظر از این آرا تنها به دارا بودن حد نصاب مالی وابسته است^۱ (معاونت آموزش قوه قضایی، ۱۳۸۷ش، ص ۵۴۳ و ۵۴۴).

اداره کل حقوقی قوه قضائیه نیز به بیان دیگری همین دیدگاه را تقویت نموده و قائل به قابلیت تجدیدنظر آرای مستند به سوگند است و معتقد است که حکم مقرر در ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص فرجام خواهی را نمی توان به مرحله تجدیدنظر سرایت داد؛

۱. نشست قضایی دادگستری مینودشت، تیر ۸۳ و نشست قضایی دادگستری سراب، آذر ۸۳

چراکه موجب محرومیت محکوم‌علیه مرحله نخستین، از شرکت در یک مرحله دادرسی می‌گردد (مجموعه روزنامه‌های رسمی سال ۱۳۸۶، نظریه شماره ۶۳۳۷ مورخ ۱۳۸۶/۹/۲۴).
در تأیید این نظر می‌توان گفت، صرف سکوت قانون نمی‌تواند محکوم‌علیه را از یک مرحله مسلم و مهم دادخواهی محروم نماید؛ بلکه لزوم رعایت حقوق اصحاب دعوا و دادرسی عادلانه و همچنین عمل به اصله‌الظهور ایجاب می‌کند که برای محکوم‌علیه چنین دعاوی‌ای حق شرکت در مرحله تجدیدنظرخواهی محفوظ باشد. از طرف دیگر، حذف آرای مستند به سوگند از موضوعات غیرقابل تجدیدنظر در قانون جدید آیین دادرسی در مقایسه با قانون پیشین می‌تواند اماره‌ای بر این باشد که مقصود قانون‌گذار بر قابل تجدیدنظر بودن این آرا قرار گرفته است.

۲.۲.۲. جمع اصل قابلیت تجدیدنظر و قاعده عدم سماع اظهار منافی با سوگند

صاحبان این دیدگاه معتقدند، قابلیت تجدیدنظر آرا، یعنی ظاهر ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی را با قاعده عدم سماع اظهار منافی با سوگند مندرج در ماده ۱۳۳۱ قانون مدنی می‌بایست جمع کرد. این دسته از حقوق‌دانان بر این باورند که دادگاه تجدیدنظر می‌تواند درباره شرایط تحقق سوگند و تناسب و ارتباط حکم با مفاد آن اظهارنظر کند و برای مثال سوگندی را که به نام خدا ادا نشده است، معتبر ندارد و اساس حکم را برهم زند، ولی نمی‌تواند دلیلی برخلاف مفاد سوگند بپذیرد یا اقرار سوگندخورنده را مستند ابطال حکم قرار دهد (کاتوزیان، ۱۳۹۰ش، ص ۲۰۷).

برخی دیگر این نظر را با این استدلال تقویت نموده‌اند که سوگند نوعی عقد صلح و سازش قضایی است و طرفین به آن پایبند می‌شوند و نمی‌توانند خلاف آن عمل کنند. در حقوق فرانسه هم سوگند نوعی مصالحه است و اثبات کذب آن پس از اتیان ممنوع است (شمس، ۱۳۸۷ش، ص ۲۶۴) و در مرحله تجدیدنظر تنها می‌توان به دلایلی از قبیل مربوط نبودن موضوع سوگند با ادعا، مؤثر نبودن سوگند در دعوا، نبود شرایط اتیان، رعایت نکردن تشریفات و... اعتراض کرد (شمس، ۱۳۸۷ش، ص ۲۷۱؛ سریر، ۱۳۸۶ش، ص ۱۸۲).

نظر ارائه‌شده گرچه به‌درستی در خصوص جهات جواز تجدیدنظرخواهی از آرای مستند به سوگند اظهارنظر می‌کند، اما به‌گونه‌ای بیان شده است که اصل قابلیت تجدیدنظر را با جهات تجدیدنظرخواهی خلط می‌کند؛ درحالی‌که اصل قابلیت تجدیدنظر از یک رأی، با جهات تجدیدنظرخواهی از آن متفاوت است. چه بسا یک رأی ذاتاً قابل تجدیدنظر باشد، اما به دلایل مختلف نتوان از جهات خاصی از آن رأی تقاضای تجدیدنظر نمود. در اینجا نیز می‌توان گفت در اصل آرای مستند به سوگند قابل تجدیدنظر هستند، اما به سبب اینکه سوگند نوعی

دلیل شرعی و مذهبی است، نمی‌توان به دلیل اثبات خلاف مفاد سوگند تقاضای تجدیدنظر کرد و ماده ۱۳۳۱ هم همین نکته را مدنظر دارد.

۲.۲.۳. رأی مستند به سوگند قطعی است و قابل تجدیدنظر نمی‌باشد

قائلان این نظر معتقدند که در هر صورت حکم مستند به سوگند قطعی است و قابل تجدیدنظر نمی‌باشد. طرف‌داران این نظر فلسفه این موضوع را چنین توجیه می‌کنند که اولاً حالف به تقاضای طرف مقابل سوگند یاد کرده و تنها تکلیف خویش را انجام داده است؛ بنابراین طبیعی است که محکوم‌له واقع شود. ثانیاً احترام به نام خداوند با غیرقابل تجدیدنظر بودن رأی مستند به سوگند ملازمه دارد؛ بنابراین چنین حکمی قابل تجدیدنظر نیست (واحدی، ۱۳۸۷، ص ۱۶۶).

عده‌ای دیگر از حقوق‌دانان برای انتخاب چنین نظری ماهیت سوگند را مدنظر قرار داده و استدلال کرده‌اند که درخواست قسم به منزله ایجاب است و مادامی که طرف مقابل این تقاضا را قبول نکرده باشد، این ایجاب قابل رجوع است؛ اما به محض اتیان سوگند، قبول هم به ایجاب ضمیمه می‌شود و تراضی میان طرفین محقق می‌گردد. بنابراین همان‌طور که عقود میان متعاملین لازم‌الاتباع است، سوگند هم میان دو طرف لازم‌الاتباع و قاطع می‌باشد؛ به همین دلیل اتیان قسم منشأ آثاری مانند یک عقد می‌باشد. به همین اعتبار استحکام قسم مانند استحکام یک عقد است، نه استحکام یک تصمیم قضایی؛ به همین سبب احکام مستند به سوگند قابل پژوهش و فرجام نیستند (متین دفتری، ۱۳۸۸، ص ۴۰۴).

حقوق‌دان دیگری نیز در تأیید این نظر بیان کرده، اگرچه ممکن است منکر قسم دروغ بخورد، اما حق دادن به او برای سوگند موافق اصل است و درواقع نوعی احتیاط می‌باشد؛ زیرا بنابر قاعده، اگر مدعی دلیلی نداشته باشد، باید ادعای او را رد کرد و قرار دادن مرحله سوگند به این علت است که درصدی از احتمال صحت برای ادعای مدعی بدون دلیل ممکن است. بنابراین پس از صدور حکم مبنی بر اتیان سوگند، این حکم قطعی و غیر قابل پژوهش است (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، ۱۳۸۹، ص ۱۹۹).

استدلال این گروه به آن سبب ضعیف است که اولاً صرف تقاضای یک طرف برای ادای سوگند، طرف دیگر را مکلف به اتیان نمی‌کند، بلکه وی می‌تواند نکول یا سکوت نماید. ثانیاً نمی‌توان گفت لازمه احترام به نام خدا غیرقابل تجدیدنظر دانستن آرای مستند به سوگند است، چراکه چنین سخنی تالی فاسد به همراه خواهد داشت؛ خصوصاً در جامعه کنونی موجب خواهد شد سوگند دروغ رواج یابد، زیرا اگر افراد بدانند سوگند خلاف واقع آن‌ها فاش نشده، دوباره بررسی نمی‌گردد، آسان‌تر سوگند می‌خورند و سوگند ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد.

از طرف دیگر، صرف وجود یک تقاضا از یک طرف و انجام عمل از طرف دیگر، نمی‌توان آن را عمل حقوقی نامید؛ چراکه آنچه در ایجاد یک عمل حقوقی بیش از همه اهمیت دارد، اراده آزاد و مستقل طرفین است. از طرفی هر عقد لازم‌الاتباعی هم با سازوکارهایی مانند اقاله و فسخ قابل انحلال است. سوگند هم اگرچه شباهت‌هایی با عقد دارد، اما به‌هرحال دارای ماهیتی جداگانه است و سازوکار انحلال آن می‌تواند دادرسی در مرحله تجدیدنظر باشد.

۳. فرجام‌خواهی از آرای مستند به سوگند قاطع دعوا

۳.۱. حکم قانون و تحلیل حقوقی

ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی کنونی به‌طور صریح احکام مستند به سوگند قاطع دعوا را غیر قابل فرجام می‌داند، اما در قانون پیشین، افزون‌بر اینکه منعی برای فرجام‌خواهی از آرای مستند به سوگند دیده نمی‌شد، در بند ۶ ماده ۵۲۴ که مقرر می‌کرد «قرارهای زیر در صورتی که حکم راجع به اصل دعوا قابل فرجام باشد به‌تنهایی قابل فرجام است»، قرار اتیان سوگند را آورده بود. این سخن به این معناست که امکان فرجام‌خواهی از اصل دعوای مستند به سوگند در زمان حکومت قانون پیشین وجود داشته است؛ افزون‌بر این، ماده ۵۲۲ قانون پیشین که احکام غیر قابل فرجام را معرفی می‌نمود، اشاره‌ای به احکام مستند به سوگند نکرده بود. بنابراین در قانون پیشین امکان فرجام‌خواهی از احکام مستند به سوگند وجود داشت (حیاتی، ۱۳۸۴ ش، ص ۵۳۲ و ۵۳۳).

بیشتر حقوق‌دانان تمایزی را که قانون آیین دادرسی مدنی کنونی میان فرجام‌خواهی و تجدیدنظرخواهی از آرای مستند به سوگند قائل شده است یادآور نشده‌اند و گروهی دیگر ضمن بیان تبعیض حکم قانون در این زمینه این تمایز را بدون دلیل و قابل انتقاد می‌دانند و معتقدند وجود این دوگانگی اگر ناشی از مسامحه قانون‌گذار نباشد، معلوم نیست و وجود این اختلاف را محل تأمل و ایراد می‌دانند (شمس، ۱۳۹۱ ش، ص ۳۸۸؛ زراعت، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۱۵۴).

این گروه از حقوق‌دانان، نظر قانون در خصوص عدم فرجام‌خواهی آرای مستند به سوگند را با فلسفه و هدف فرجام‌خواهی مغایر می‌دانند و معتقدند وظیفه دیوان عالی کشور نظارت بر حسن اجرای قانون در دادگاه‌هاست (اصل ۱۶۱ قانون اساسی). رسیدگی فرجامی نیز تشخیص داشتن یا نداشتن مطابقت رأی با قانون است؛ هرچند ادعایی نسبت به آن وجود نداشته باشد. بنابراین احکام مشمول ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی به این دلیل باید قابل فرجام باشند؛ چراکه مصلحت عالی رعایت قانون بر مصلحت اشخاص برتری دارد، اما در هر صورت احکام یادشده در این ماده گرچه خلاف شرع یا قانون باشند، قابل رسیدگی فرجامی نیستند (زراعت، ۱۳۸۴ ش، ص ۱۱۵۴).

اما دسته‌ای دیگر از حقوق‌دانان، همان‌طور که در بخش تجدیدنظر گفته شد، با توصیف ماهیت سوگند به عقد لازم‌الاتباع، حکم قانون در ماده ۳۶۹ را توجیه کرده، معتقدند احکام مستند به سوگند قاطع، نه قابل پژوهش‌اند نه قابل فرجام، و بیان قانون در ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی در خصوص احکام مستند به سوگند، صحیح و بدون اشکال است (متین دفتری، ۱۳۸۸ش، ص ۴۰۴).

می‌توان گفت با توجه به مبانی عقلی و اهداف دادرسی، همچون جلوگیری از اطاله دعاوی و اختصاص مراحل عالی دادرسی به دعاوی مهم‌تر و با احتمال نقض بیشتر حکم قانون در ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی، مبنی بر عدم قابلیت فرجام‌خواهی از آرای مستند به سوگند را توجیه نمود و ادعا کرد هرچه دادرسی از مرحله بدوی دور می‌شود، قانون‌گذار تمایل دارد دامنه دعاوی‌ای را که وارد مراحل بالاتر دادرسی می‌شوند، محدودتر کند و تنها به دعاوی مهم‌تر یا دعاوی‌ای که احتمال نقض بیشتری در مرحله بعدی دارند، مجوز ورود به مراحل عالی دادرسی را بدهد. گذاشتن حد نصاب در دعاوی مالی برای شرط ورود به مرحله تجدیدنظر و فرجام هم درست به همین منظور است و همان‌گونه که در قانون آیین دادرسی مدنی ملاحظه می‌شود، قانون‌گذار دامنه فرجام‌خواهی را بسیار محدودتر از تجدیدنظرخواهی در نظر گرفته است. در آرای مستند به سوگند نیز از آنجا که این آرا اصولاً برابر موازین شرعی و قانونی صادر می‌شوند و گذشته از این، برای اتیان سوگند آیین‌نامه مخصوصی وجود دارد که دادگاه‌ها مراحل اتیان سوگند را با مطابقت آن انجام می‌دهند و در صورت وجود اشکال هم حق تجدیدنظرخواهی محفوظ بوده است، احتمال نقض رأی در دیوان عالی کشور بسیار اندک خواهد بود. از این رو، قانون‌گذار رأی مستند به سوگند را غیر قابل فرجام اعلام کرده است.

با این همه، آنچه منطقی‌تر به نظر می‌رسد و سیستم قضایی و حقوقی نیز به آن گرایش دارد، این است که ممنوعیت قانون‌گذار برای فرجام‌خواهی از این گونه آرا را ممنوعیتی نسبی بدانیم و قائل به ممنوعیت مطلق و همه‌جانبه در این باره نشویم؛ به این معنا که به دلیل مطابقت نداشتن حکم مستند به سوگند با قانون یا آیین‌نامه، امکان فرجام‌خواهی را محتمل بدانیم، اما به هر حال موضع قانون‌گذار در خصوص قلمرو وضع حکم ماده ۳۶۹ شفاف نیست.

۲.۳. رویه قضایی

درباره فرجام‌خواهی از رأی مستند به سوگند که قانون آیین دادرسی مدنی به صراحت آن را رد کرده است، به نظر می‌رسد رویه قضایی در پذیرش کامل و بی‌چون و چرای موضع قانون در این باره تردید دارد؛ به طوری که در یکی از آرای شعب دیوان عالی کشور چنین آمده است:

«حکم مستند به سوگند وقتی قابل فرجام نیست که مطابق قانون و آیین‌نامه صادر شده باشد» (حسینی، ۱۳۸۷، ش، ص ۲۴۶).

وجود چنین رأیی آن‌هم در شعب دیوان‌عالی کشور نشان‌تزلزل و تردید قضات در خصوص قلمرو وضع حکم قانون در ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی درباره رأی مستند به سوگند است.

از طرفی به نظر می‌رسد در رویه قضایی راه برای ارائه دادخواست فرجامی باز است و به صرف اینکه قانون این آرا را قابل فرجام نمی‌داند، مانع از تنظیم دادخواست فرجامی نمی‌باشد. چنانچه در یک رأی مشورتی آمده است: «در صورت ارسال تقاضای فرجام‌خواهی از رأی مستند به سوگند به دیوان عالی کشور، مرجعی که صالح برای اظهار نظر در خصوص قابل فرجام یا غیر قابل فرجام بودن دادنامه می‌باشد دیوان عالی کشور است. لکن در هر صورت متقاضی فرجام می‌بایست وفق ماده ۳۸۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادخواست را تکمیل نماید» (معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه، ۱۳۸۹، ش، ص ۵۸۳).

از آنچه گفته شد به نظر می‌رسد قضات دادگستری نیز ممنوعیت نسبی برای فرجام‌خواهی از آرای مستند به سوگند را مدنظر قرار داده و تمایلی به منع کلی و مطلق فرجام‌خواهی از این‌گونه آرا ندارند.

نتیجه

با توجه به مطالب ارائه‌شده در بخش مربوط به تجدید نظرخواهی از آرای مستند به سوگند قاطع دعوا، نگارندگان معتقدند که آرای مستند به سوگند، قابلیت تجدید نظرخواهی را دارند و مقتضای عمل به ظاهر قانون این است که با آرای مستند به سوگند نیز مطابق ماده ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی عمل شود. ولی به موجب بند ۶ از ماده ۳۴۱ قانون آیین دادرسی مدنی تجدیدنظرخواه می‌بایست دلایل تجدید نظرخواهی را در دادخواست ذکر نماید و اگر چنین نکند، به موجب ماده ۳۴۵ همین قانون، دادخواست به جریان نمی‌افتد. در اینجا به نظر می‌رسد، مفاد سوگندی که مستند حکم قرار گرفته است، به دلیل احترام به نام خدا و اینکه ترتیب اثر دادن به سوگند بر جنبه دینی آن یعنی ترس از خدای منتقم است؛ هم‌چنین وجود روایات معتبر مبنی بر عدم سماع هرگونه دلیل پس از اتیان سوگند و تبعیت مشهور فقها از این نظر و همچنین رعایت ماده ۱۳۳۱ قانون مدنی، نمی‌تواند به عنوان جهت تجدید نظرخواهی بیان شود و تنها در صورتی مدعی می‌تواند جهت تجدید نظرخواهی را مفاد سوگند اعلام کند که حالف مفاد سوگند خویش را تکذیب کند.

اما به دلایل دیگر، مانند نبود شرایط اتیان، مربوط نبودن موضوع سوگند با ادعا، مؤثر نبودن سوگند در دعوا و رعایت نکردن تشریفات و... می‌توان تقاضای تجدیدنظر از آرای مستند به سوگند نمود؛ به این ترتیب حقوق محکوم‌علیه رعایت شده و یک دادرسی عادلانه و مطابق با شرع و قانون انجام گرفته است.

در بخش فرجام‌خواهی، حکم قانون در ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی و برابر با اهداف دادرسی است و محروم نمودن محکوم‌علیه از فرجام‌خواهی خللی به دادرسی عادلانه نخواهد زد؛ چراکه گذشته از احتمال ضعیف نقض حکم مستند به سوگند در مرحله فرجام‌خواهی، اعطای حق اقامه دادرسی در مرحله تجدیدنظر به محکوم‌علیه حقوق تضییع شده احتمالی وی را بازخواهد گرداند. بنابراین برای جلوگیری از تقاضاهای بی‌دلیل و حفظ شأن دیوان، حق فرجام‌خواهی از این آرا به‌درستی سلب شده است. اما از آنجا که قلمرو وضع ممنوعیت فرجام‌خواهی از این آرا در قانون معین نشده است و با توجه به اینکه امکان عدم مطابقت رأی با قانون و آیین‌نامه همواره وجود دارد و رویه قضایی و حقوق‌دانان نیز به همین دلیل تمایل به پذیرش فرجام‌خواهی دارند، پیشنهاد می‌شود که با انجام مطالعات و پژوهش‌های تکمیلی موجبات اصلاح و تکمیل قانون در این زمینه فراهم آید و موضع قانون‌گذار در این زمینه به‌صراحت مشخص شود.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. حسینی، سید محمدرضا (۱۳۸۷ ش). "قانون آیین دادرسی مدنی در رویه قضایی". چاپ سوم، مجلد، تهران ص ۲۴۶.
۲. حیاتی، علی عباس (۱۳۸۴ ش). "شرح قانون آیین دادرسی مدنی". سلسبیل، قم ص ۵۳۲ و ۵۳۳.
۳. زراعت، عباس؛ حاجی زاده، حمید رضا (۱۳۸۸ ش). "ادله اثبات دعوا". قانون مدار، کاشان ص ۴۱۶.
۴. زراعت، عباس، (۱۳۸۴ ش). "قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی". چاپ دوم، آینده، تهران ص ۱۱۵۴.
۵. سریر، فرزانه (۱۳۸۶ ش). "نکات طبقه‌بندی شده موضوعی آیین دادرسی مدنی". مجلد، تهران ص ۱۸۲.
۶. شمس، عبدالله (۱۳۸۷ ش). "آیین دادرسی مدنی". چاپ دوازدهم، جلد سوم، دراک، تهران ص ۲۶۴ و ۲۷۱.
۷. -----، (۱۳۹۱ ش). "آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته". چاپ بیست و هفتم، جلد دوم، دراک، تهران ص ۳۸۸.
۸. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۰ ش). "اثبات و دلیل اثبات". چاپ ششم، جلد اول، میزان، تهران ص ۲۰۷.
۹. متین دفتری، احمد (۱۳۸۸ ش). "آیین دادرسی مدنی و بازرگانی". چاپ سوم، جلد دوم، مجلد، تهران ص ۴۰۴.
۱۰. معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضائیه (الف)، (۱۳۸۹ ش). "اعتبار سند و تعارض آن با ادله دیگر در حقوق ایران و فقه امامیه". چاپ دوم، جنگل، تهران ص ۱۹۹.
۱۱. ----- (ب)، (۱۳۸۹ ش). "مجموعه مشاوره‌های قضایی". جنگل، تهران، ص ۵۸۳.
۱۲. -----، (۱۳۸۷ ش). "مجموعه نشست‌های قضایی مسائل آیین دادرسی مدنی". جاودانه، تهران ص ۵۴۳ و ۵۴۴.
۱۳. مهاجری، علی (۱۳۸۷ ش). "مبسوط در آیین دادرسی مدنی". جلد دوم، فکرسازان، تهران ص ۴۷۰ و ۴۷۱.
۱۴. واحدی، قدرت‌الله (۱۳۸۷ ش). "بایسته‌های آیین دادرسی مدنی". چاپ هفتم، میزان، تهران ص ۱۶۶.

ب) عربی

١. الاربيلی، احمد بن محمد (١٤٠٣ ق). "مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الازهان". جلد دوازدهم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم ص ١٣٧.
٢. الحلی، ابن ادريس محمد بن منصور بن احمد (١٤١٠ ق). "السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی". چاپ دوم، جلد دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم ص ١٥٩.
٣. الحلی (علامه)، حسن بن يوسف بن مطهر اسدی (١٤١٠ ق). "ارشاد الازهان الی احکام الايمان". جلد دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ص ١٤٤.
٤. الحلی (محقق)، نجم الدين جعفر بن حسن، (١٤٠٨ ق). "شرايع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام". چاپ دوم، مؤسسه اسماعیلیان، قم ص ٧٥.
٥. سبحانی تبریزی، جعفر (١٤١٨ ق). "نظام القضاء و الشهاده فی الشریعه الاسلامیه الغراء". جلد اول، مؤسسه امام صادق (ع)، قم ص ٣٨١.
٦. الطبرسی، امین الاسلام (١٤١٠ ق). "الموتلف من المختلف بین ائمه السلف". جلد دوم، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد ص ٥٤٧.
٧. الطوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (١٤٠٧ ق). "الخلاف". جلد ششم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم ص ٢٩٤.
٨. -----، (١٣٨٧ ق). "المبسوط فی فقه الامامیه". چاپ سوم، جلد هشتم، المكتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، تهران، ص ١٥٨.
٩. -----، (١٤٠٠ ق). "النهايه فی مجرد الفقه و الفتاوی". چاپ دوم، دارالکتب العربی، بیروت، ص ٣٤٠.
١٠. فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی (١٤٠٦ ق). "الوافی". جلد هجدهم، کتابخانه امیرالمومنین علی (ع)، اصفهان ص ٨١٦.
١١. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب (١٤٠٧ ق). "الكافی". چاپ چهارم، جلد هفتم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ص ٤١٧.
١٢. مفید بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان عکبری (١٤١٣ ق). "المقنعه". کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم ص ٧٣٣.